

آمیولانس

بربری،اسید وکتاب



✎ **پوریا عالمی**

● امروز به جایی رسیدیم که آمیولانس چی نه تنها می‌تواند با یک‌دست دوهندانه بردارد بلکه می‌تواند با دودست دونانچیکو بچرخاند و با سه‌دست می‌تواند به سه‌خبر بپردازد و این یعنی پخت‌و پز ستون آمبولانس، تا این ستون، ستونی باشد برای همه.

خبراول

نماینده کشور آذربایجان در «یونسکو» به درج نام «نان لواش» در فهرست میراث‌فرهنگی کشور ارمنستان در فهرست میراث جهانی یونسکو اعتراض کرد.

ما چی‌کار کردیم؟ هیچی ما مردم که صبح توی صف لواش نسبت به این قضیه اعتراضمان را با گفتن چند نوج‌نوج اعلام کردیم. مسوولان هم در محافل بحث مفصلی سر این کردند که وزرای دولت، شش‌سال پیش بین ساعت چهار تا شش دقیقاً داشتند به چی فکر می‌کردند و چرا.

ما معتقدیم حالا که نان لواش هم از کفمان رفته، فردا ساعت‌شش‌صبح با تجمع جلو نانوالی بربری و سنگی حمایتان را اعلام و به خارج ثابت کنیم بربری و سنگکی برای ما مثل لواش نیست که بتوانند به‌راحتی از چنگ ما درش بیاورند.

خبردوم

معاون دولت روحانی از مفقودشدن ۳۲جلد کتاب در دوره دولت احمدی‌نژاد خبر داد که این کتاب‌ها در دوره خاتمی برای مقابله با خشونت علیه زنان، تدوین شده بود. به‌نظر ما جای خوشحالی دارد که فقط ۳۲جلد کتاب در دوره احمدی‌نژاد کم شده و چیز دیگری کم نشده.

خبر سوم

بعد از فجاجع اسیدپاشی روی زنان، دیروز روی رییس یک‌بیمارستان در تهران هم اسید ریخته‌اند. به‌نظر ما با توجه به اینکه ما ایرانیان فرهنگ چندهزارساله داریم و حقوق شهروندی و حقوق‌بشر در جامعه ما همیشه رعایت می‌شود، حالا که اسیدریختن نیز وارد فرهنگ ما شده و مردم مشکلاتشان را به‌جای گفت‌وگو با اسید حل می‌کنند (چون همه‌چیز با اسید به‌راحتی حل می‌شود) ما پیشنهاد می‌دهیم آداب اسیدپاشی تدوین شود. مثل آداب همسرداری. بعد هم چون این قضیه دیگر از استئنا خارج شده، پیشنهاد می‌دهیم «بیمه اسید» مثل بیمه بدنه به بیمه‌های کشور اضافه شود. بعد هم به بهترین اسیدپاش‌های سال طی مراسم باشکوهی گاری ببندند و ولشان کنند در بیابان. این خبر سوم که خبری کاملاً سه بود.

پیشنهاد فردا

نشستی برای زنان «کُرد»

● مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی یک نشست علمی به پاس مقاومت زنان کُرد برگزار می‌کند. در اطلاعیه مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی آمده است که «به پاس مقاومت زنان کرد در برابر سلفیان تندرو، یک نشست تخصصی با عنوان «طریقت‌های اجتماعی زنان در تاریخ و فرهنگ ایران» در روز سه‌شنبه ۱۳۹۳/۹/۱۱ از ساعت۱۱ا تا ۱۷ در مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی برگزار می‌شود.» سیدکاظم موسوی‌پنجتودی ریاست مرکز، دکترفتح‌الله مجتبایی، دکترسیدجواد طباطبایی، دکترزاله آموزگار، دکترشولاه اعزازی، دکتراحمد پاکچی، دکترسیدصادق سجادی، دکتراسماعیل شمس، دکترمحمود جعفری‌دهقنی و کاوه بیات سخنران این نشست هستند.

اتفاق

«جایزه‌سپیدار» راه‌می‌افتد

● جایزه سپیدار برای نویسندگان و پدیدآورندگان آثار و کتاب‌های محیط‌زیستی ویژه کودکان و نوجوانان در واحد کودک و نوجوان انتشارات فنی ایران (کتاب‌های نردبان) راه‌اندازی شد. این جایزه با رویکرد آموزش و فرهنگسازی به مخاطب کودک و نوجوان برای حفاظت از محیط‌زیست، برای نخستین‌بار در ایران در چند بخش اصلی اهدا می‌شود. این جایزه به صاحبان کتاب‌های تالیفی یا ترجمه، مطالب محیط‌زیستی چاپ‌شده در روزنامه‌های ویژه کودک و نوجوان و آثار چاپ‌نشده از قبیل شعری یا داستان تعلق می‌گیرد. در این مسابقه آثاری مورد داوری قرار می‌گیرند که با موضوعات محیط‌زیستی و برای مخاطب کودک و نوجوان نوشته شده باشند. این جایزه با همکاری کتاب‌های نردبان، کانون پرورش فکری کودک و نوجوان، سازمان حفاظت از محیط‌زیست، دفتر برنامه‌ریزی و تالیف کتب درسی آموزش‌وپرورش، انجمن نویسندگان کودک و نوجوان، نشریه دوجرخه و نشریه کوله‌پشتی پایه‌گذاری شده است. مهلت ارسال آثار به این دوره از جایزه سپیدار تا تاریخ ۱۰دی‌ماه سال ۱۳۹۳ اعلام شده است. علاقه‌مندان می‌توانند برای اطلاعات بیشتر با شماره ۰۵۱۳۰۸۸۵ دبیرخانه جایزه سپیدار تماس بگیرند.

شترن روزنامه

www.sharghdaily.ir

دوشنبه ۱۰ آذر ۱۳۹۲ • ۸ صفر ۱۴۳۶ • ۱ دسامبر ۲۰۱۴ • سال دوازدهم • شماره ۲۱۷۶ • ۱۶صافحه
اذان ظهر تهران ۱۱:۵۳ • اذان مغرب ۱۷:۱۱ • اذان صبح فردا ۵:۲۷ • طلوع آفتاب ۶:۵۶

روزنامه‌فردا



اعتراض جمهوری آذربایجان به ثبت «نان لواش» در فهرست «یونسکو» به نام میراث فرهنگی ارمنستان

نگاه فردا

هرایرانی یک‌دکترا

«کیفیت»، مفهوم گمشده در آموزش عالی ایران

✎ **حمید محمدی**

از زمان تاسیس دانشگاه تهران در میهن عزیزمان حدود ۸۰سال می‌گذرد. از آن پس به‌تدریج و برحسب ضرورت، واحدهای آموزش‌عالی دیگری به دانشگاه تهران اضافه شدند. در دوران پس از انقلاب‌اسلامی رشد کمی دانشگاه‌ها تداوم یافت. نیاز کشور به متخصصان متعدد و دلسوز در رشته‌های مختلف باعث شد تا دانشگاه‌های تخصصی در حوزه‌های مختلف تاسیس شوند و تلاش شد تا حضور متخصصان خارجی در کشور کمرنگ‌شده و حتی‌المقدور در این زمینه به استقلال دست یابیم. دانشگاه‌ها بر حسب تاکید‌های مسوولان بلندپایه و با تلاش دانشگاهیان به استقلال نسبی رسیدند و اصطلاحاً روی پای خود ایستادند. از این پس تخصص‌های مورد نیاز در حوزه‌های مختلف از طریق این دانشگاه‌های مستقل تامین شد. در چشم‌انداز ایران ۱۴۰۰ قرار شد ایران قدرت اول علمی منطقه شود؛ به این اعتبار تلاش‌های ارزشمندی صورت گرفت تا تولید علمی در کشور سرعت گیرد. بی‌تردید سربازان تولید علم، استادان و دانشجویان تحصیلات‌تکمیلی هستند، بنابراین دانشگاه‌های دولتی سعی کردند این خلا را پر کرده و توسعه و گسترش دوره‌های تحصیلات‌تکمیلی را در دستور کار قرار دهند. این روند طی دودهه گذشته به‌تدریج و با آهنگی قابل‌قبول تداوم یافت، اما متأسفانه طی چندسال گذشته اتفاقاتی در حال رخ‌دادن است که موجب بروز نگرانی در میان اهالی دانشگاه شده است. رشد کمی بدون رنظ‌گرفتن کیفیت، در چندسال گذشته در بسیاری از دانشگاه‌های دولتی، جذب دانشجویان کارشناسی‌ارشد و دکترا بدون فراهم‌بودن شرایط لازم از قبیل استاد، امکانات فیزیکی و... اتفاق افتاده؛ به طوری که بعضاً طی یک یا دوسال، تعداد دانشجویان جذب‌شده به حدود پنج‌برابر افزایش یافته است. دانشگاهیان خوب می‌دانند این رشد کمی جذب دانشجو متناسب با رشد توان و ظرفیت کیفی دانشگاه‌ها نبوده است. تداوم این شرایط نگران‌کننده است، اما نگرانی آنجایی شدت می‌یابد که نگاهی گذرا به وضعیت جذب دانشجو در مقطع تحصیلات تکمیلی در دانشگاه‌های غیر دولتی داشته باشیم.

از گوشه و کنار خبر می‌رسید که فلان واحد دانشگاهی در سال جدید ۲۰۰ نفر دانشجو در عضو هیات‌علمی گروه شهرسازی دانشگاه یزد

شرق؛ پاییز و زمستان، برگ‌ریزان و بارش برف، با همه زیبایی‌ها و مناظر بی‌بدیلی که رقم می‌زند اما، برای بی‌خانمان‌ها جز غصه‌و‌دردی که سرما به بن استخوانشان می‌برد، چیز دیگری ندارد. بی‌خانمان‌ها هستند، همیشه هستند و سرما هم زخمی دیگر است روی باقی زخم‌هایشان. با این حال می‌توان با فراهم‌آوردن رختخوابی گرم، کمی از زمهریر خواب‌هایشان کاست. مرضیه وفامهر، مستندساز، از مدتی پیش درصدد ایجاد آن‌جی‌اویی برای کارتن‌خواب‌ها بوده، اقداماتی هم در این زمینه انجام داده است. او می‌گوید: «شاید بعد از یک‌سال دنبال‌کردن تولید کیسه‌خواب حالا ضروری باشد از هموطنانمان باری بطلبیم. امید که قصد، فقط گذاشتن مرمم باشد بر زخمی جانکاه. شاید نقطه آغاز هر عینیتی توجه به آن تعین باشد. هر زمستان، حوالی ما یا کمی دورترها کارتن‌خوابی ذره‌ذره جان می‌کند. شاید توجه پرسشگرانه ما را برساند به اینکه ضعف در شکل‌گرفتن محور شخصیت یا ضعف

در خانواده، ضعف در سلسله‌اعصاب یا ضعف در اقتصاد به‌سادگی می‌تواند آدمی را به خواب‌خیابانی فروبرد. هرکس اگر سلولی در جامعه باشد، موظف است گلبول‌هایش دست ضعیفی را بفشارد تا شهر محلی سالم‌تر برای زیستن شود. یک شب زمستانی ایده‌ای که بارها به سرم زده بود رنگ جدی‌تری گرفت؛ تولید کیسه‌خواب‌های غیرقابل‌فروش برای کارتن‌خواب‌ها. این مثل مرهمی سریع روی زخم بود. از همه دعوت کردم یاری کنند. پیشنهادهایی هم شد مثل تهیه مواد کیسه‌خواب از بازاربان خیر و دوخت آن توسط سازمان‌های مردم‌نهاد یا تولید آن توسط خیرین.» او بعدها سر صحبت را با یک کمپانی تولید کیسه‌خواب باز می‌کند: «ایده‌ای که بعدتر به ذهنم آمد صحبت با یکی از شرکت‌های تولید لحاف بود و درخواست سرقیچی‌ها و زایدات از آنها. همدلی و همراهی‌شان فوق‌العاده بود. با چشمانی تر گوش‌جان سپرده بودند و دلشان می‌خواست همراه شوند. طرحی را که برای نمونه

سایه های سپید

در آرزوی اندکی گرما برای بی‌خانمان‌ها

زده شده بود به ایشان سپردم. در آذربایجان نمونه دوخته و فرستاده شد. اما برایشان کاری وقت‌گیر بود. در همین روزها بود که با مدیرعامل موسسه مردم‌نهاد طلوع بی‌نشان‌ها آشنا شدم. به‌نظرم آمد بهترین کار این است که از آنها کمک بگیرم چراکه موسسه طلوع به‌واسطه انسان‌هایی عاشق و جدی به بهترین نحو برای بازپروری کارتن‌خواب‌ها تلاش می‌کند. اما جای کیسه‌خواب در فعالیت‌هایشان خالی بود.» او از مراحل اجرایی شدن این طرح می‌گوید: «حالا زایدات در خیاط‌خانه بازپروری موسسه طلوع است و توسط عزیزانی که به دامان زندگی بازگشته‌اند کیسه‌خواب‌ها تولید می‌شود.» شاید شرکت‌های دیگری که به تولید رختخواب، پتو و تن‌پوش‌های گرم مشغول هستند هم از این طرح خوششان بیاید و زایدات خود را در اختیار بگذارند. یا حتی مردم می‌توانند اضافات خانه‌هایشان را به موسسه طلوع بدهند تا کیسه‌خواب‌های ارزان و گرم بدوزند، شاید که بشود.

گزارش فردا

«جلال ستاری» و «همایون بهزادی» روایت کردند

مهاجرت از تهران برای گریز از سرطان

دیگری ترک کنم. یکی از دلایلم به‌خاطر آلودگی هوا بود چون شرایط جسمی و بیماری‌ام ایجاب می‌کند که در یک فضای پاک و سالم به سر ببرم، باقی دلایل هم شخصی بود که من را به خارج از تهران کشاند.» آن سال‌ها آلودگی هوای تهران، فوزبایالی‌فوز بود، مدام هشدار می‌دادند به سالمندان و کودکان که مراقب تردد خود باشند چون ممکن است به‌مرور به سرطان دچار شوند. خب، من ربه بیماری داشتم و باید برای پیشگیری از بدترشدن حالم تهران را ترک می‌کردم. حالا شنیده‌ام که وضع بهتر شده، خصوصاً در ورزشگاه آزادی که سلامت هوایش برای فوتبالیست‌ها خیلی مهم است.»

مهاجرت اجباری او به پردیس اما مشکلاتی را هم به همراه داشته: «آن روزها اینقدر به سالمندان و بازنشسته‌های تهران می‌گفتند باید این شهر را ترک کنند، خب من این کار را کرده‌ام اما واقعا سخت است! یک سالمند، یک بازنشسته بیش از هرجیزی به مراقبت‌های پزشکی نیاز دارد، کجا به اندازه خود تهران چنین مراکز مجهزی دارد؟! این تنها نیست، رفتن او از تهران شاید الگوی خوبی برای دیگر پیشکسوتان ورزش نباشد: «شاید رفتن از تهران، احتمال بیماری را کاهش بدهد، اما به هرحال مشکلات دیگری به وجود می‌آورد که یکی‌آزان مساله رفت‌وآمد است.»

تهران این روزها با نگرانی مردمش از سرطان دست‌وپنجه‌نرم می‌کند و این شاید بهانه‌ای باشد برای آنها که آخرین نخ‌های اتصال قلب شان به این شهر در حال گسستن است. با این حساب شاید از فردای مرگ پاشایی، مجید بهرامی و غلامحسین مظلومی خیلی‌ها تصمیمشان را گرفته باشند که برای دفع سرطان، از تهران خداحافظی کنند.

درام تلفنی

صدامو داری؟

به دوستم گفته نمی‌خواوی برو برا خودت به فکری بکن.» می‌خواستم مزه دهنشو بقمقم. نه گذاشت نه برداشت گفت: «حتما اشکال از دوسته. تونسته همسرشو راضی نگه داره.» گفتیم: «حالا هرچی؛ چه خاکی تو سرش بکنه؟» گفت: «از این چیزا زیاده بهش بگو بسازه؛ این‌روزا باید فکر نان کرد که خربوزه آب است!» اینم از داداش! ما دیگه من چه کسی‌رو دارم؟ چقدر حرف زدیم؛ سرت رفت! از بس که دلم پره. تو هم به چیزی بگو... الو... نگاه کن! این گوشی که خاموشه. از اون‌وقت تا حالا داشتم با خودم حرف می‌زدم؛ از بس که حواس ندارم. خب! به حکمتیه، خوب شد گوشی خاموش بود. این زری خیلی دهن‌لقه. فردا می‌رفت همه‌جا پر می‌کرد که شوهرم سرم هوو آورده؛ آبروم رفت؛ دشمن‌شاد می‌شدم. خوب شد.

همین حوالی

نگین کتابفروشی در جنوب شهر



زمان شروع به کار، محلی مطمئن برای علاقه‌مندان به فرهنگ و کتاب باشد. کتاب‌هایی با موضوعات فرهنگی، مذهبی، تاریخی، شعر و ادبیات داستانی در آن مشکلات نیستند.



✎ **سعید برآبادی**

سه‌سال آلودگی مدام هوا در شهرهای بزرگ و خصوصاً تهران، تعدادی را در معرض سرطان قرار داد تا جایی که امروز حتی برخی پزشکان و متخصصان معتقدند موج تازه افزایش سرطان در پایتخت، حاصل آلانده‌هایی است که پیش از این، بی‌حساب به ربه ساکنان این شهر پرودر رفته و حالا زمان مواجهه با عوارض آن است.

خداحافظی جلال ستاری با تهران

از میان چهره‌های سرشناس، جلال ستاری، مترجم و اسطوره‌شناس، خانه‌اش را از دود و آلودگی خیابان امام‌حسینی(ره) تهران به مهر‌شهر کرج منتقل کرد: «متأسفانه دیگر تهران شهری برای زندگی نبود. مشکلات مالی و مشکلات آب‌وهوا به‌حدی بود که تصمیم گرفتم به مهرشهر کرج بیایم.» بخشی از کتابخانه استاد هنوز در تهران باقی مانده، در همان خانه قدیمی و تنها بخش اندکی را با خود آورده‌اند. در مهرشهر، اگرچه وضع بهتر از تهران است اما تخریب باغ‌ها و ویلاسازی و گسترش شهر به سمت جنوب غربی آن، در این یکی، دو سال وضع را دگرگون کرده. با این همه جلال ستاری در خانه‌ای کوچک اما در هوایی تمیزتر به زندگی ادامه می‌دهد اما این فاصله با تهران باعث نشده که او ارتباطش را با پایتخت قطع کند. کتاب اسطوره تهران یکی از دستاوردهای مهم او در حوزه اسطوره‌شناسی ادبیات با تکیه بر پایتخت است. «تهران میراثی که او اینگونه توصیفش می‌کند: «تهران



✎ **سوسن مقصودلو**

– واسه آدم حواس نمیذارن که... رفتنم مترو؛ به جای خالی پیدا کردم؛ اوادم بشینم دیدم همه دارن به‌جوری نگاه می‌کنن؛ نگاه به دستم کردم... وای خاک عالم به سرم، کیسه زباله‌رو که از خونه با خودم آورده بودم که بنذارم توی سطل سر خیابون؛ همین‌طور دستم گرفته تا توی مترو آوردم. فکرشو یکن سه تا خیابون تا مترو فاصله است همین‌طور دستم بوده، نفهمیدم. می‌دیدم مردم به چوری بهم نگاه می‌کنن. – مونده بودم بگچارش کنم. اشغال‌به‌دست نشستم تا برسم به مقصد. از بس که حواس ندارم. دیشب تا خود صبح چشم روی هم نداشتم. دارم دیوونه میشم. آدم سی‌وینج‌سال یا یکی زندگی کنه؛ بعد این همه سال

نرگس باطنی:اغلب کتابفروشی‌ها در شمال و مرکز شهر هستند. سهم جنوب‌شهر تهران از چنین فضاهای فرهنگی بزرگ و زیبایی بسیار کم است. با وجود این، از یکی از دوستان روزنامه‌نگار شنیدم که به‌تازگی در جنوب‌شهر هم یک‌کتابفروشی بزرگ و مجهز تاسیس شده، پس به‌سرعت خودم را به آنجا رساندم. آدرس این بود: «خیابان هلال‌احمر نرسیده به میدان رازی، بنش خیابان مرادی» کتابفروشی «فرهنگان». «وقتی به آنجا رسیدم با بنایی بزرگ روبه‌رو شدم که با ذوق‌وسلیقه ساخته شده بود. در زمان افتتاح بیش از ۱۱هزارکتاب در آن قرار گرفته تا از